

تأملی در مفاهیم، نگرش‌ها و اشارات اساطیری

شعر معاصر فارسی

اثر: دکتر عزیزالله جوینی

استاد دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران

و دکتر مهدی خادمی کولایی عضو هیئت علمی دانشگاه پیام‌نور ساری

(از ص ۴۱ تا ۵۴)

چکیده:

در این مقاله، نگارنده کوشیده است تا به شیوه‌ای مستند و تحقیقی نشان دهد که مفاهیم، نگرش‌ها و اشارات اساطیری در میان شعرای معاصر تا چه اندازه مورد توجه قرار گرفته است؛ اما از آنجایی که بررسی مضامین اسطوره‌ای سروده‌های همه‌ی شاعران این دوره در قالب یک مقاله ناممکن به نظر می‌رسید، با محور قرار دادن عمدگی‌های سبکی و برجستگی‌های فکری و هنری، چهار تن از شاعران مطرح این روزگار (نیما، اخوان، سپهری و شفیعی کدکنی) برگزیده شدند و به صورت گذرا، اشارات، نگرش‌ها و بینش‌های اساطیری جلوه یافته در اشعار آنان به طور مستقل بررسی شد و هر عنوان، تعبیر، مفهوم و یا مطلبی که به نوعی نمودار اندیشه و دیدگاهی کل‌گرا، نمونه‌وار و اسطوره‌ای بوده، مورد توجه و نقد قرار گرفت.

واژه‌های کلیدی: شعر، اسطوره، بینش، آیین، نماد.

مقدمه:

رویکرد هنرمندان به سوی ساخت و پرداخت اسطوره ها، منطبق با مقتضیات و نیازهای جوامع بشری امروزی، بیانگر استمرار فعالیت ضمیر ناخود آگاه جمعی و قومی است. اگر چه در عصر ما رشد فزاینده‌ی علوم و دانش های تجربی، گرایش شتاب زده و بی قواره به سوی بینش های خردگرایانه، رواج جهان شناختی مادی و حسی و عوامل متعدد دیگر باعث ضعف و گاه فقدان اسطوره گرایی در عرصه‌ی هنر و شعر شده است، اما هنوز شعله ها و شراره هایی از این آتش قداست آلود در میادین اندیشه ها و تخیلات هنری، رقصان و پرتو افشان است و می توان تماشاگر بارقه هایی چشم نواز و روح انگیز از این پدیده‌ی دیرپا در آسمان خیال و تفکرات شاعران بود.

در میان شاعران معاصر نیز افرادی به فراخور قدرت ادبی، بضاعت ذوقی و دست مایه های علمی و هنری خویش با الهام گرفتن از مفاهیم اساطیری ریشه دار گذشته، به آفرینش اسطوره های جدید دست زده اند و یا همان انگاره ها را با پرداختی تازه و متناسب با نیازهای اجتماعی در آثار خود بازتابانده و به باززایی و بازآفرینی هنرمندانه‌ی آنها پرداخته اند. افرادی چون صادق هدایت، محمد تقی بهار، منوچهر شیبانی، نیما یوشیج، سیاوش کسرایی، احمد شاملو، مهدی اخوان ثالث، حمید مصدق، فروغ فرخزاد، سپهری، محمد علی سپانلو، رضا براهنی، بهرام بیضایی و محمد رضا شفیعی کدکنی را می توان در زمره‌ی هنرمندانی از این دست به شمار آورد.

در این مقاله برای پرهیز از درازگویی، به صورت گذرا به تبیین نگرش ها، مفاهیم و اشارات اساطیری برجسته و پربسامد در سروده های چهار شاعر نامی معاصر می پردازیم.

۱ - علی اسفندیاری (نیما یوشیج)

« نیما بنیان‌گذار اسطوره سازی جدید در شعر فارسی است. ققنوس، پریان مرغ مجسمه، اندوهناک شب، سایه‌ی خود و چند شعر دیگر از همان حول و حوش سال‌های بیست و حتی بسیاری از شعرهای بلند پادشاه فتح، مزع آمین، ناقوس و ده‌ها شعر دیگر از او، هم کوتاه و هم بلند، ساخت اساطیری دارند. یعنی شاعر در وضع و محلّ خیالی خاصی قرار می‌گیرد که در آن کلّ توازی‌های تاریخی را یک جا، در قالب اسطوره‌ای که خود آفریننده‌ی آن است می‌ریزد.» (طلا در مس، ص ۸۰۱)

اسطوره پردازی‌های نیما در بسیاری از موارد با شکل متعارف و مرسوم آن در بین دیگر شعرای هم عصر او متفاوت است. در اشعار او از جهان شناسی اساطیری و مکان‌هایی که در جغرافیای اسطوره‌ای می‌گنجد (جابلقا، جابلسا، قاف و ...) به صورت گذرا و در بسامدی بسیار پایین یاد شده. از آنجایی که اسطوره‌های او عام و انسانی است و کمتر رنگ ملی و دینی به خود می‌گیرد، اساطیر پهلوانان و آیین‌گذاران در آن بسیار کم رنگ و کم رمق نمودار شده، اشخاصی چون تور، بهمن، گُستَهَم، دارا و اسکندر با سرشت حماسی - تاریخی خود در لحظاتی کوتاه جلوه‌ای می‌کنند و شتابان می‌گذرند و دیگر فرصت نشو و نما نمی‌یابند، همچنین گاهی از عناصر اسطوره‌ای سدّ سکندر و نوشدارو نیز به ضرورت سخن، یادی می‌شود. از انبیای الهی، سلیمان با همه‌ی حشمت و هیبت فروغی پریده رنگ و کم شعاع در مجموعه‌ی اشعار نیما دارد و فقط از «خَمّ سلیمانی» (مجموعه، ص ۳۶۳) و «دم سلیمانی» (همان، ۱۸۹) سخنی به میان می‌آید که آن هم مسبوق به سابقه‌ای روشن و پذیرفته شده نیست. اما منظومه‌ای با عنوان «دانیال» - که در مجموعه‌ی کامل نیما سروده‌ای منحصر به فرد از نوع اسطوره‌های مذهبی است - جلوه و جلایی ویژه دارد. بُن مایه‌ی این شعر از داستان‌های تورات است و نیما آن را در یک مثنوی ۷۶ بیتی به نظم کشیده است. (مجموعه، ۲۲۸-۲۳۳) هدف نیما از سرودن این شعر،

ساختن تصویری نمادین از دانیال است که می‌تواند احیاگر اسطوره‌ی مقاومت و تسلیم ناپذیری باشد.

در دیوان چند صد صفحه‌ای نیما موجودات فراطبیعی اساطیری از قبیل اژدها، اهریمن، غول و پری هیبت و هیمنه‌ی خود را به رُخ خواننده می‌کشند و خالق صحنه‌هایی خوف‌انگیز در میدان‌گاه‌های نبرد می‌شوند. نبردهایی که بیشتر یادآور ستیز و نزاع آغازین بشر با موجودات ناشناخته و هول‌آور برای رفع نیازهای اولیه و ابتدایی است و پیروزی قهرمان در داستان‌هایی از این دست از دیدگاه روان‌کاوی «یونگ» عموماً نمایانگر پیروزی ضمیر خودآگاه بر ناخودآگاه انسان است؛ اما داستان پریان خصوصاً در منظومه‌ی «مانلی» حکایت دیگری است. اگر چه پرداختن به داستان پریان و ماهی‌گیر مضمونی بکر و بی‌سابقه نیست و کسان دیگری چون «م. تاکامایوشی» ژاپنی در «اوراشیما»، «هانس کریستین آندرسن» دانمارکی در «صدف دریایی»، «اسکاروایلد» در «ماهی‌گیر و روحش» و شاعران ایرانی مثل شاملو در «پریا» و «قصه‌ی دخترای ننه دریا» و سپهری و فروغ و دیگران جسته و گریخته در برخی از سروده‌هایشان به طور ضمنی به آن پرداخته‌اند.

بروز و تجلی نمادها خصوصاً نمادهای حیوانی در اشعار نیما بسیار چشم‌گیر است. «نماد به چیزی یا عملی گویند که هم خودش باشد و هم مظهر مفاهیمی فراتر از وجود عینی خودش ... هر تصویری (تصرفات بیانی و مجازی) نخستین بار می‌تواند اسناد استعاری داشته باشد، اما اگر تکرار شود، استعاره به نماد بدل می‌شود.» (فرهنگ اصطلاحات ادبی، ص ۳۰۱)

در کارخانه‌ی نمادسازی نیما بسیاری از پدیده‌های ساده و ابتدایی اعم از زنده و غیرزنده در چرخه‌ی معناسازی قرار می‌گیرند، مثلاً ناقوس نماد بیداری و غفلت‌گریزی؛ داروگ، رمز بشارت و بهبود؛ خروس، نشان صبح و بیداری، مرغ آمین نمود خیزش و رستاخیزی که زمزمه‌های نیازآلود مردم دردکشیده و آرزومند را به صبح

استجابت و تحقق آرمان‌ها پیوند می‌زند؛ ققنوس و قو استعاره‌های گسترده و اسطوره‌وار مرگ و زندگی دوباره امّا آرمانی و مطلوب؛ مرغ شباویز، سمبل واژگونه دیدن جامعه و جهان در شبانگاهان سیاه و بی‌فریاد، مرغ مجسمه‌نمایه‌هایی از درد و رنج و سوزناکی درون نسل‌های اعصار گوناگون می‌توانند باشند. البته آنچه یاد کردیم، تنها اندکی از عناصر مادی و طبیعی محیط اطراف شاعر روستایی طبع شهرگزیز بوده است که با پندارهای آزاد و تخیلات نیرومند او کیفیتی سمبلیک به خود گرفته‌اند و از شدت گران‌باری در بُعد معنا، گاه به سوی ابهام و پیچیدگی روی می‌کنند و نامحرمان شعرهای رازگونه و رمزآلود را با بی‌حوصلگی از خود می‌رمانند.

نیما علاوه بر برخورداری از امتیازات هنری برجسته‌ای چون نواندیشی، خلاقیت، عادت شکنی‌های جسورانه و شورشی، به هنر داستان‌پردازی (نثر و نظم) نیز آراسته بود. برخی از داستان‌های منظوم او از قبیل: قلعه‌ی سقریم، خانه‌ی سریویلی، پی دارو چوپان، پادشاه فتح و ... از منظر نقد اساطیری قابل تأمل و بررسی هستند.

۲ - مهدی اخوان ثالث (م. امید)

اخوان، دل‌باخته و گاه فریفته‌ی فرهنگ ایران قبل از اسلام است و از اسطوره‌های غنی و پرمایه‌ی ایران باستان آگاهی فراوان دارد. نفس حماسی، عشق‌ورزی به شاهنامه تا سر حد اعتقاد آیینی و بالطبع تأثیرپذیری از آن، زبان باستان‌گرا و سایر شرایط فراهم آمده در حوزه‌های تاریخی و اجتماعی آن روزگار، باعث شد تا او علاقه‌ای عمیق به اسطوره‌ها و باورهای رؤیاگونه‌ی جمعی نشان دهد. اخوان عموماً حوادث، شکست‌ها، فراز و نشیب‌ها و جریانات گوناگون اجتماعی روزگار خود را با الگوهای اساطیری می‌سنجد و در تطابق این دو گونه‌ی ناهمگون به

حقیقتی تلخ و مایوس کننده دست می یابد و هم از این روست که در بسیاری از اوقات، او حماسه‌ی شکست‌ها و ناکامی‌ها را در فضایی غیر اساطیری و عینی می‌سراید.

در شعر اخوان جهان‌شناسی اساطیری جلوه و نمود چندانی ندارد و به ندرت از تعبیراتی چون هفت اقلیم، هفت دریا، قاف و ... در سروده‌های او می‌توان سراغ گرفت. داشتن سودای زندگی در جهانی بهشت آسا، خاطره‌ی جدا ماندگی از اصل را به ذهن او متبادر می‌کند؛ از این رو با زمزمه‌ی غم غربت و دورماندگی از مینو، یادی از نخستین شجره‌ی نسل آدمی می‌کند و نیای خویش را فریفته‌ی گندم (میوه‌ی ممنوعه) و سزاوار سرزنش می‌بیند.

توجه به اساطیر ملی و پهلوانی از استوانه‌های اندیشه‌ی اسطوره‌گری شاعر است. در سروده‌های او بسیاری از شخصیت‌های حماسی ایران از پادشاهان و قهرمانان در جهت تبیین اهداف اجتماعی و انسانی شاعر حاضر می‌شوند و در پرداختی متناسب، مطابق سرشت دیرینه‌ی خود دست به کار می‌شوند و امیال و آرزوهای شاعر شکست خورده در دنیای واقعیت را در جهانی ذهنی و فرا واقعی محقق می‌گردانند. این اشخاص بیشتر نمودی نمونه وار (آرکی تایپ = کهن الگو) دارند و رمزی از جنبه‌های عام و فراگیر بشر با تمام خصایل پیچیده‌ی مثبت و منفی در همه‌ی زمان‌ها و مکان می‌باشند و اخوان فراوان از آنها یاد کرده است؛ افرادی چون جمشید، کاوه، قباد، کی کاووس، نریمان، سام، زال، رستم، اسفندیار، افراسیاب و ... که هر یک در جهان بینی اساطیری می‌توانند نشانی رمزناک و فراگیر از اندیشه و باطن انسان از دیرگاه تا کنون باشند. قابل ذکر است که اخوان بر خلاف شاملو کاملاً مرتزق از آبشخورهای فرهنگی اساطیری خودی است و به ندرت می‌توان از اسطوره‌های بیگانه در آثار او نشانی گرفت.

اگر چه در سروده‌های اخوان اسطوره‌هایی از زندگی خضر، سلیمان، مسیح و ...

نمود پیدا می‌کند اما او در مقیاسی بسیار وسیع، زندگی و آیین اسطوره وار زردشت و مزدک را در اشعار خود به گونه‌ای قدسی و باورانه وارد کرده و با شوری اغراق آمیز، عشق و ارادت خود را به آنها ابراز نموده؛ تا جایی که از پیوند نقیضه آمیز مزدک و زردشت آیین جدیدی به نام «مزدشت» را طرح می‌کند و خود را به عنوان پیامبر این آیین ذوقی معرفی می‌نماید و در حرکتی سمبلیک، دفتری از دفاتر اشعار خود را به عنوان کتاب مقدس این آیین، «از این اوستا» نام می‌نهد. او علاوه بر زردشت و مزدک، از آیین گذارانی چون بودا و مانی نیز به بزرگی یاد می‌کند و به شمه‌هایی از اندیشه‌های آنان در شعر خود می‌پردازد.

افزون بر اشارات پراکنده و چکیده‌گویی‌هایی متفرق «امید» در هشت، نه دفتر شعری که از او منتشر شده، چندین منظومه‌ی منسجم با سرشت کاملاً اساطیری در سروده‌های او می‌توان یافت که به شکلی روایت‌گونه و قصه‌وار با مفاهیمی عمیق و کل‌گرا به مقتضای نیازمندی‌های بشر غربت‌زده و گرفتار در «رویش هندسی آهن و سیمان» با شعریت ناب خود پدیدار شده‌اند.

«زمستان» (ص ۱۹۷) او می‌تواند اسطوره‌ی یأس و دل‌مردگی و روایت‌گر تراژدی انجمادِ طراوتِ اندیشگی و مرگِ پویش‌های تعالی‌جویانه‌ی فکر آدمی باشد، که به دنبال آن، احساسات خالص آدمی می‌میرد و دیگر انسان تک افتاده و هراسان، سلامی را پاسخ نمی‌گوید و دستان دوستی را به اکراه و بی‌اعتمادی به سوی دیگران می‌یازد. «چاووشی» (زمستان، ۱۴۳)، اسطوره‌ی دردمندی و به‌بن بست رسیدگی انسان روزگار سقوط انسانیت است که اگر بخواهد به شادخواری‌های تلخ و ننگ‌آلود و یا راه «نیم‌ننگ» و «نیم‌نام» پشت پا بزند، باید راه بی‌برگشت و نافرجامی را در پیش بگیرد، راهی که «به سوی پهن‌دشت بی‌خداوندی است» و نفس‌ها در آنجا مسموم و اخترکش می‌شود؛ مسیری که هرگز به آسمان و رستگاری نمی‌انجامد؛ زیرا آنجا قرق شده‌ی «کسانی چون مسیح و دیگران» است

و... «قاصدک» (آخر شاهنامه، ص ۱۴۷) پیامدار فرومردگی شعله های کوتاه و رو به خاموشی امیدهای «م. امید» ناامید است. امید (یا هر انسان) «در وطن خویش غریب»، که اکنون یأس های فردی، اجتماعی و تاریخی اش به یأسی فلسفی و ژرف بدل شده است و همه ی رسولان و مدعیان خوش خبری را فریب کار و رنگ آمیز می خواند و زمزمه ی غمگنانه اش این است: «ابراهیم همه عالم شب و روز در دلم می گریند.» (آخر شاهنامه، ص ۱۴۸)؛ «آخر شاهنامه» (ص ۷۹) مرثیه ی بلند دورافتادگی انسان از صبحدمان پاک زندگانی آغازین است؛ روزگاران حضور پاک و مهربانانه در «بارگاه پر فروغ مهر» و «یاد ایام شکوه و فخر و عصمت» که اکنون مدنیت کج قواره و ناموزون «قرن خون آشام» آنها را پای سپهر خود کرده و شاعر را در ستیزی نابرابر به نبردی حماسی فرا می خواند. یک سو تمدن سنت کوب «بر گذشته از مدار ماه، / لیک بس دور از قرار مهر»، و سوی دیگر خواهندگان بازگشت به زندگانی ساده و بی رنگ و ریای آغازین با همان پرش تیرها و غرش کوس ها، و قهرمان اساطیری اش «با مرکبی پیر و زنگ زمان خورده [که] توان نبرد در میدان اکنون را نمی یابد و شاعر، این تراژدی عدم تطابق بینش اساطیری کهن با زمان حاضر و شکست ناگزیر آن را در طنز آلود ترین بیان خویش، به روایت می نشیند.» (بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی، ص ۱۲) و بالحنی سرزنش آمیز خطاب به خویش می گوید: «ای پریشان گوی مسکین! پرده دیگر کن. / پوردستان جان زچاه نابرا در در نخواهد برد / مُرد، مُرد، مُرد. / داستان پور فرخزاد را سر کن ...» (آخر شاهنامه، ص ۸۴). از دیگر منظومه هایی از این دست می توان از کتیبه (از این اوستا، ص ۹)، قصه ی شهر سنگستان (همان، ص ۱۴)، مرد و مرکب (همان، ص ۲۶)، خوان هشتم و آدمک ۱ و ۲ (در حیات کوچک پاییز در زندان، صص ۷۱ و ۸۴) نام برد.

۳- سهراب سپهری

سپهری در هشت دفتر شعر خود هشت بار از واژه‌ی اساطیر و دو بار از لغت اسطوره برای بازگو کردن مفاهیم عمیق و ریشه‌دار مربوط به بنیان‌ها و شالوده‌های هستی و آفرینش بهره گرفته است. ترکیباتی چون حرف‌های اساطیری آب، فواره‌ی جاوید اساطیر زمین، صفای باغ اساطیر، شاخه‌های اساطیری، متن اساطیری تشنج ریواس، مرغان اساطیر و دیوار اساطیر، همه حکایت گرگرایش شاعر به تماشای جهان رازناک و مه آلود فراسوی زمان و مکان است. او حتی علت هجرت خود به ناکجا آباد «پشت دریاها» را بی بهرگی مردم این «خاک غریب» از «اساطیر» می‌داند. از این رو باید گفت، او شاعری است که به سرگذشت کهن زمین و روزگاران پاک و بی شائبه‌ی بدایت آفرینش بیشترین توجه را دارد؛ مثلاً او می‌بیند که «غفلت رنگین یک دقیقه‌ی حوا»، آدم را از بهشت خدا بیرون رانده و بذر غم غربت را برای همیشه در مزرعه‌ی دل اولاد آدم پراکنده نموده و جان را مهمان «دشت اندوه» کرده است. اندوهی بزرگ حاصل برآوردن نیازی ناقابل، «بی تابی سرانگشتان نه از شور ربایش، بلکه برای فرونشاندن عطش آشنایی»، که در کنش سرکشانه‌ی دست یازی به سیب در «دایره‌ی سبز سعادت» متجلی شد و هنوز خطور این خاطره‌ی خطیر ازلی در خاطر شاعر به «سیب روزانه در دهن، طعم یک وهم می‌دهد و انگشتان را در همان هراس قدیم از هوش می‌برد».

سپهری از عصر حماسه در معنای ادوار کهن و روزگاران آغاز پیدایش و کودکی بشر، فراوان سخن گفته و پیوسته آرزومند بازگشت به دوران اصالت، نیالودگی به گناه و فراغت از اندوه بزرگ انسانی است. در بینش اساطیری سپهری - که از منظومه‌ی «صدای پای آب» دارای ژرفا و پهنای شگفت‌انگیزی می‌شود - گاه انسان بونی گیاهی دارد و از «متن تشنج اساطیری ریواس»، این گیاه مرموز و روزگارآلود به عنوان پدر و مادر نوع بشر، آفریده می‌شود. او گاهی از «آنیما» که از

مهمترین آرکی تایپ‌های (کهن‌الگوها یا صورت‌های مثالی و اساطیری) سربرآورده از محتویات ذهن ناخودآگاه جمعی است، سخن به میان می‌آورد. البته با این دیدگاه که ریشه در اندیشه‌ای اساطیری و کهن دارد، «انسان کامل، واحد دوئینی [نر - ماده] دارد و شاید همین تفکر، منشأ ازدواج نکردن مردان کامل در اعصار کهن بوده است.» (نقد شعر سپهری، ص ۲۲۹)

سپهری در شعرهایی چون «نزدیک دورها» (ما هیچ، ما نگاه، ۴۱۴-۴۱۶)، «متن قدیم شب» (همان، ۴۳۷-۴۳۴) و بیشتر از همه در شعر «همیشه» (حجم سبز، ۴۰۳-۴۰۲) به گفت و گو با این معشوق ازلی و رؤیایی می‌پردازد و از او می‌خواهد که تخیلات و شعر سرشار از شعور را به او الهام و القا کند. «حرف بزن ای زن شبانه‌ی موعود...» یا «حرف بزن، خواهر تکامل خوشرنگ...» و...

سپهری با برخورداری از ادراکی اشراقی در سایه‌ی بینشی اسطوره‌ای بارها به آنیما نزدیک می‌شود و در آن عالم ابهام آلود سایه‌ها و تاریکی‌ها با او همراه و همزبان می‌گردد و به «سراغزهای ملون» راه می‌یابد و «موسیقی اختران را از درون سفالینه‌ها می‌شنود». او همچنین در چند شعر خود از دنیای آرمانی یعنی شهر «پشت دریاها» و «هیچستان» یاد می‌کند تا به خانه‌ی دوست برسد و با ترسیم این ناکجا آباد، سیر ازلی خود را - که از عصر حماسه‌ها و نخستینه‌ها آغاز شده بود - به سفری ابدی برای رسیدن به آرامشی جاودانه پیوند می‌زند.

روح عارفانه و سلوک درون‌گرایانه‌ی شاعر، چشم باطن او را در بسیاری از اوقات به دریچه‌ی مذاهب و آیین‌های گوناگون گشوده و در این رهگذر تماشاگر جلوه‌هایی از شخصیت افراد برجسته در سایه روشن اسطوره و حقیقت هستیم؛ اشخاص سترگی چون داود، ارمیا، موسی، عیسی، زرتشت، بودا، و... که در این میان گرایش سپهری به بودا و طرح تعلیمات بودیستی بسیار چشمگیر و قابل تأمل است.

از آنجایی که نگاه سپهری، جهان شمول و انسانی است، اسطوره‌های ملی در منشور دیوان او طیفی بی فروغ دارد. او تنها یک بار مستقیماً از پهلوانی حماسی با رنگ و صبغه‌ی ملی یاد می‌کند: «من از سیاحت در یک حماسه می‌آیم / و مثل آب / تمام قصه‌ی سهراب و نوشدارو را / روانم.» (همان، ص ۳۱۵)

در لایه‌های برخی از سطرها و سروده‌های سپهری، بعضی از موجودات وهمی همچون اهرمن، دیو، غول، پری (دریا - پریان) پنهان شده‌اند و مطابق سرشت اساطیری خود، خواننده را به دنیای ناشناخته‌ی هول و حادثه می‌کشانند؛ خصوصاً دریا - پریانی که به قصد فریب مسافرِ ناکجا آباد «می‌فشانند فسون از سر گیسوهاشان». (همان، ص ۳۶۳)

گیاهانی چون ریواس، نیلوفر و نرگس نیز با شاخ و برگ فراوان اسطوره‌ای در بسیاری از اوقات سایه‌های لطیف خود را بر روشنای اندیشه و تخیل شاعرانه‌ی او پراکنده‌اند؛ خصوصاً نیلوفر با پرهای پرشمار و اضلاع و جهات گوناگون رمزی و قدمت و قابلیت اسطوره‌ای خود پیوسته ذهن و ضمیر شاعر عارف و گذشته‌نگر و بدوی‌گرا را به خود مشغول کرده و در پیوندی دیرینه با بودا در نگاه او به بالاترین پله‌های قداست مینوی رسیده است.

۴ - محمدرضا شفیعی کدکنی (م. سرشک)

م. سرشک از معدود شخصیت‌هایی است که هم‌تراز با شاعری در تحقیق و نقد و ترجمه نیز دست توانایی دارد. برخورداری او از پشتوانه‌های عظیم و پر حجم فرهنگی، آشنایی با مفاهیم شگفت‌انگیز اسطوره‌ای ایران و گاه جهان، قدرت کم‌نظیر در تطبیق و تطابق حوادث اساطیری زمان‌های مبهم با وقایع و ماجراهای روزگار خود به فراخور نیازهای اجتماعی باعث شده است که «ابر طبع او پشت داده به دریا ببارد.» (پورنامداریان، تقی (سیری در هزاره‌ی دوم آهوی کوهی)، کیان، ش ۴۲،

ص ۶۴) و گوهر های فراوانی را نصیب دوستداران فکر و فرهنگ ریشه دار ایرانی نماید. عمق و ژرفای مطالعات شاعر در میراث کهن فکری و پهناوری و گستردگی دانش های فرهنگی و ادبی او در کنار ذوق سرشار شعری سبب شده است که سروده های او رنگین کمانی از موضوعات گوناگون فکری، هنری و اساطیری ایران دیرینه سال باشد.

و اما بعد؛ در جهان شناسی اساطیری شعر شفيعی از قرار داشتن جهان بر آب، هفت دریا، جابلقا و جابلسا، قاف و « دور و کور » یاد می شود. در بخش اساطیر ایزدان و پادشاهان از تعدد خدایان، ارباب انواع، ایزدان و جاودانانی چون ناهید و اسفندارمذ و پادشاهان و پهلوانانی چون جمشید، فریدون، کی خسرو، کی کاووس، زال، رستم، سهراب، اسفندیار، سیاوش و ... برای تصویر سازی های شاعرانه سخن به میان می آید. از آنجایی که شاعر بهره ور از دانش های دینی و عرفانی است و از این پشتوانه ها و سرمایه های عظیم آیینی در معنی آفرینی های عمیق سود می جوید، در جای جای سروده های او رد پای از نام و تعالیم انبیا و آیین گذاران را می توان مشاهده کرد. انبیا، آیین گذاران و برجستگانی که یا در همان دوران حیات به چهره ای اسطوره ای بدل شده اند یا به مرور زمان، زندگی و شخصیت آنها به نوعی در هاله های از اساطیر قرار گرفته است؛ اشخاصی چون آدم، نوح، خضر، ابراهیم، سلیمان، موسی، مسیح، زرتشت، مانی، مزدک، بودا، ابن راوندی (متکلم ق ۳)، حلاج، عین القضاة همدانی، شهاب الدین سهروردی، روزبهان بقلی، ابوالحسن تهامی، فضل الله حروفی و ... از این دست هستند که شاعر جنبه هایی برجسته از منش و اندیشه ی آنان را از پشت غبارهای خاموشی و فراموشی بیرون کشیده و با پرداختی مناسب و زبانی در خور به خدمت احیاء اندیشه های انسانی روزگار خود در آورده است.

موجودات فرا طبیعی همچون اهریمن، دیو، دروج، اژدها، سیمرغ و ققنوس نیز

با همان صبغه‌ی اساطیری در چرخه‌ی معنی‌سازی و مضمون‌آفرینی‌های شاعرانه‌ی م. سرشک نقش قابل ملاحظه‌ای دارند و پرنده‌گانی چون کبوتر، خروس، مرغ ارغوانی و غلیواژ با توجه به مفاهیم و داستان‌های اسطوره‌ای منسوب به آنها در تبیین اوضاع مشابه روزگار شاعر نقش‌آفرینی می‌کنند. همچنین پدیده‌هایی چون کاج، سرو کاشمر، شب چراغ، کمان رستم، اسب چوبی، (آتشکده‌ی) آذر بُرزین و... نیز جلوه‌هایی از فرهنگ اساطیری ایران را در صفحات روشن شعر او به تماشا می‌گذارند.

در خاتمه باید گفت که برخی از سروده‌های شفيعی به گونه‌ای فشرده و انبوه، گران بار از مفاهیم اسطوره‌ای است و در کمترین کلام جلوه‌های بسیاری از موارد کهن اساطیری را به نمایش می‌گذارند، به عنوان نمونه می‌توان از هفت خوانی دیگر (آئینه، ۱۲۱-۱۱۶)، فصل پنجم (همان، ۲۴۹-۲۴۷)، حلاج (همان، ۲۷۷-۲۷۵)، فضل الله حروفی (همان، ۴۹۶-۴۹۰)، جاودان خرد (هزاره، ۱۷-۱۳)، هزاره‌ی دوم آهوی کوهی (همان، ۲۱-۱۸)، درآمد به حصار (همان، ۲۳-۲۲) و چرخ چاه (همان، ۳۷) نام برد.

منابع:

- ۱- اخوان ثالث، مهدی، آخر شاهنامه، تهران، مروارید، چاپ چهاردهم، ۱۳۷۸
- ۲- _____، از این اوستا، مروارید، چاپ دهم، ۱۳۷۵
- ۳- _____، در حیاط کوچک پاییز در زندان، تهران، بزرگمهر، چاپ پنجم، ۱۳۶۹
- ۴- _____، زمستان، تهران، مروارید، چاپ یازدهم، ۱۳۷۰
- ۵- بارت، رولان، «اسطوره، امروز»، ترجمه‌ی شیرین دخت دقیقیان، تهران، مرکز، ۱۳۷۵
- ۶- براهنی، رضا، طلا در مس، تهران، نویسنده، چاپ اول، ۱۳۷۱
- ۷- داد، سیما، فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران، مروارید، چاپ دوم، ۱۳۷۵
- ۸- رشیدیان، بهزاد، بینش اساطیری در شعر معاصر فارسی، تهران، گستره، چاپ اول، بهار

- ۹- سپهری ، سهراب ، هشت کتاب ، تهران ، طهوری ، چاپ دوازدهم ، پاییز ۱۳۷۲
- ۱۰- شفیعی کدکنی ، محمدرضا ، آینه ای برای صداها ، (هفت دفتر شعر) ، تهران ، سخن ، چاپ دوم ، ۱۳۷۷
- ۱۱- _____ ، هزاره ی دوم آهوی کوهی (پنج دفتر شعر) ، تهران ، سخن ، چاپ اول ، ۱۳۷۰
- ۱۲- شمسیا ، سیروس ، نقد شعر سهراب سپهری ، تهران ، مروارید ، چاپ اول ، ۱۳۷۰
- ۱۳- _____ ، نگاهی به فروغ فرخزاد ، تهران ، مروارید ، چاپ اول ، ۱۳۷۲
- ۱۴- کیان ، شماره ی ۴۲
- ۱۵- م . لوفر ، دلاشو ، زبان رمزی قصه های پریوار ، ترجمه ی جلال ستاری ، تهران ، توس ، چاپ اول ، ۱۳۶۶
- ۱۶- یوشیج ، نیما ، مجموعه ی کامل اشعار نیما یوشیج (گردآوری ، نسخه برداری و تدوین سیروس طاهباز) ، تهران ، نگاه ، ۱۳۷۰